

دموکراسی روایت یا قرائت؟

چکیده:

پرداختن به جستار دموکراسی عاری از دشواری و پیچیدگی نیست، به جهت اینکه جهان ما را تجربه های متنوع فراگرفته و مسیر خط واحدی را دنبال نمی کنند. دموکراسی با وجود اینکه دارای مفهومی در ظاهر یگانه می باشد اما در روند تحولات تاریخی، اجتماعی مصادیق گوناگون آن به ظهور رسیده اند. مصادق های متنوع دموکراسی افزون بر اینکه با ویژگی های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیبایی شناختی جوامع در هم تنیده می باشند واجد تفاوت های ساختاری، کارکردی نیز هستند، به همین جهت الگوی فراگیر، همه زمانی و همه مکانی، برای یک بار و همیشه در این حوزه وجود ندارد. به عبارت دیگر دموکراسی روایت یگانه نیست زیرا بدون زیست بوم اجتماعی و جدا از متن و زمینه تاریخی عینیت پیدا نمی کند و شکل نمی گیرد. برای تبیین مفهوم دموکراسی نمی توان از تعریف ثابت سخن به میان آورد بلکه قرائت های متعدد آن را به مثابه متن واجد تحول و تطور، در نظر گرفت، در این صورت است که تجربه دموکراسی با نسخه برداری های صرف میسر نمی شود، بلکه استنباط های کار آمد را اقتضا می کند که ربط وثیق با روند های اجتماعی دگرگون شونده داشته باشند، بنابر این دموکراسی نه مفهوم ایستا است و نه مدل ثابت برای همیشه، بلکه روند پویاست که از میان تعاملات اجتماعی سر بر می آورد و رابطه منطقی میان "قدرت" و "قانون" به سود "آزادی" و "عدالت" را به صورت مشکک تسجیل می کند.

واژه های کلیدی: دموکراسی، حوزه عمومی، حوزه خصوصی، فضیلت مدنی، مکالمه، مفاهمه، خرد جمعی.

درآمد:

بیشتر تحلیلگران غربی تمایل نشان داده اند که زادگاه اولیه دموکراسی را آتن معرفی کنند و از اولین منشور آن خطابه معروف "دفن" منصوب به پریکلِس سخن به میان آورند، اما پژوهش های تاریخی نشان می دهند که رگه ها و نطفه های اولیه گرایش به سوی تصمیم گیری های جمعی و جلوگیری از استبداد و تمرکز قدرت به قول تورکیلد یا کوسین سومر شناس معروف در قالب نوعی دموکراسی ابتدایی خود را در چارچوب دولت - شهرهای مدنی باستان بین النهرین در هزاره سوم پیش از میلاد نشان داده اند، مطالعه سنگ نبشته های سومری بیانگر این امر است که: "در مسایل مهم مملکتی بویژه در مسایل مربوط به جنگ و صلح، حکام اولیه سومر با شهروندان مهم مملکت در مجالس و مشورت های جدی به رأی زنی می نشستند" (رجایی، ۱۳۷۵: ۳۴) و "تمامی کار های بزرگ و همه تصمیم های مهم در مجمع عمومی کل شهروندان اتخاذ می گردید، این تصمیمات در اختیار هیچ فرد خاصی نبوده است" (همان: ۳۵).

^۱ پریکلِس سیاستمدار فلسفه گرای یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد.

^۲ Thorkild Jacobsen (1904-1993)

^۳ primitive democracy

^۴ city-stat

جالب است که اصل مشورت را همه کار گزاران دولت - شهر های سومری جدی انگاشته و به آن بی التفات نبوده اند، حتی گیل گمش که قهرمان فرزانه شهر اروک خوانده می شد و حماسه معروف گیل گمش در تمدن بین النهرین منسوب به او می باشد نیز از این امر مستثنی نبوده است، در حماسه گیل گمش که او ترکیبی از دو سوم خداگونه و یک سوم انسان وار و "شبان" و "نگهبان" شهر اروک تعریف شده در تصمیمات مهم از مشوره های بزرگان شهر، خود را بی نیاز حس نموده است، چنانچه در تاریخ آمده است: "بزرگان او را تأیید کردند و در سفری که در پیش داشت مورد مشورت قرار دادند و گفتند بر قدرت خود اطمینان کن گیل گمش!" (همان: ۳۴).

روایت دیگری نیز وجود دارد که در جنگ میان گیل گمش با شهریار کیش "شورای سالمندان شهر با تصمیم گیل گمش مخالفت ورزیدند" و ایشان مجبور شد با کسب حمایت از "شورای جوانان شهر" تصمیم بگیرد و برای اقدام خود از این رهگذر مشروعیت به دست آورد.

کرامراً، مجلسین بین النهرین را اولین کنگره سیاسی در تاریخ بشری می خواند و مطرح می کند که اولین کنگره سیاسی که در تاریخ بشریت ثبت شده است، در یک نشست جدی در سه هزار سال پیش از میلاد تشکیل گردید، این نشست شباهت زیادی به کنگره امریکا داشت و از دو مجلس تشکیل می شد: "یکی مجلس سنا متشکل از ریش سفیدان قوم و دیگری مجلس کهران که از شهروندان ذکور و اعضای قوای مسلح تشکیل می گردید" (همان: ۳۴).

روند مشورت دولت - شهر های بین النهرین با وجود اینکه بردگان و زنان را شامل نمی شد ولی عاملی مهمی به شمار می رفت تا حکمرانی های خودکامه و استبدادی بوجود آمده نتوانند.

در رابطه با نقش و جایگاه مهم مجمع عمومی نظام دولت - شهری بین النهرین مطرح گردیده است که:

مقام مجمع شهری سومری که اهمیت تاریخی آن اخیراً شناخته شده است بر مشورت استوار بود که به زبان سومری آنرا میتلوکو می گفتند، مفهوم عملی آن دلالت داشت بر محدود کردن قدرت سیاسی، تعبیر مشورت برای مردم نیز دقیقاً در شعری به زبان "بابلی قدیم" آمده است. در نظام دولت شهر هیچ امر مهم اجتماعی صورت نمی گرفت مگر اینکه قبلاً به تصویب مجمع رسیده باشد، مجمع شهر از استقلال رأی بر خوردار بود (آدمیت، ۱۳۶۳: ۲۵).

کرامر در مقدمه که بر ترجمه یکی از متن های سومری نوشته، تصریح کرده است:

به نظر می آید که روش زندگی موسوم به دموکراسی و مهمترین بنیاد آن یعنی "مجمع سیاسی" محصول تمدن مغرب زمین و در انحصار آن بوده است، اما نخستین مجمع سیاسی تاریخ مدون بشر در شهر های مستقل سومری پدید آمده است... (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۵۶).

هردوت تاریخنگار مشهور یونانی در کتاب سوم تاریخ خود از طرح دموکراسی بواسطه آتانس در ایران باستان سخن به میان آورده و از زبان او نوشته است که :

¹. Gilgamesh

². Samuel Noah Kramer (1897-1990)

۱. هوتن [آتانس به زبان یونانی] یکی از سرداران بزرگ آریانای باستان در دوران کوروش بوده است.

دوران حکومت فردی به سر رسیده، اکنون به تجربه می دانیم که عاقبت آن استبداد است، فساد حکمرانی فردی هم از خودکامگی است هم از نخوت و رشک که در سرشت آدمی است، حتی اگر چنین حکومتی به دست شایسته ترین مردمان سپرده شود کارش به جباریت می انجامد، زیرا قدرت سبب می گردد که امر بر خود او مشتبّه گردد و خیال کند که به حقیقت بر تر از همگان است، این خود امور را از اعتدال خارج می کند و مایه تباهی دولت می شود، جبار حتی از شایستگی و سلامت نقش دیگران حسد می ورزد زیرا خود بین و خود سر است، از این رو رفتار فرومایگان را می پسندد، تهمت و بهتان را باور دارد و از اعدام بی گناهان پرهیزی ندارد، اما حکومت مردم درست خلاف چیزی است که در باره حکومت فردی گفتیم، در این جا برابری قانونی حکمفرماست، وانگهی مردم که زمام امور را به دست گرفتند شیوه زمامداری خودکامه را در پیش نخواهد گرفت، انتخاب کارگزاران و دادرسان به قرعه خواهد بود، امور بر تبادل افکار می گردد، بنابر این بیایم و آئین پادشاهی را کنار بگذاریم، کارها را به دست مردم بسپاریم که در آن مردم و دولت یکی است (همان: ۲۵۸).

او پس از تبیین مسئله این گونه تأکید کرده بود: "به این دلایل من [آتانس] پیشنهاد می کنم که حکومت پادشاهی را براندازیم و مردم را به قدرت برسانیم زیرا در واقع غرض از جامعه سیاسی همان مردم می باشد" (هرودت، ۱۳۵۸: ۲۱۸). شایان یادآوریم که در مجلس مشورتی هفت نفره که برای سامان سیاسی جدید برپا شده بود سخنان آتانس در برابر دفاعیه داریوش برای پادشاهی زمینه های عینی تحقیق را بوجود آورده نتوانست، جالب است بدانیم شکست آتانس در برابر داریوش با شیوه خشونت بار میسر نگردید بلکه با روند مسالمت آمیز در فضای آزاد، از جمله هفت نفر، سه نکته نظر به واسطه سه سخنور ارائه شد و چهار نفر دیگر صحبتی نکردند و به نظرات داریوش رأی دادند. با وجود آنکه بساط دموکراسی دولت - شهرهای سومری به واسطه باغبان زاده به نام سارگون که خود را سلطان جهان و پادشاه گیتی نامیده بود در ۲۲۵۰ ق.م - برچیده شد و زمینه ساز دولت های متمرکز نارامیس، حمورابی و غیره گردید و همچنان نظر به های داهیانة آتانس در برابر اقتدارگرایی داریوش محلی از اعراب نیافت اما بذر تجربه و تفکر دموکراسی به صورت قطعی به نابودی و عقامت نگرایید.

شکل گیری حکومت دموکراتیک در کیوس (در میانه قرن ششم، ق.م) و بسط دموکراسی در آتن (قرن پنجم، ق.م) در واقع اوج تحول در فرهنگ سیاسی دوران باستان را به نمایش می گذارد که حق رأی را برای شهروندان آزاد به ارمغان آورده بود.

آتن با وجود اینکه یکی از کانون های الهام بخش اندیشه سیاسی مبتنی بر حقوق شهروندی بود اما این میراث به هیچ صورتی بواسطه متفکران بزرگ یونان مانند توسیدید^۵، افلاطون^۶ و ارسطو پذیرفته نشد، در واقع:

بعضی از بحث انگیز ترین و ماندگار ترین ارزیابی هایی که از محدودیت نظر به و عمل دموکراتیک به عمل آمده اند را در آثار آنها می توان یافت، واقعیت جالب توجه اینست که در یونان باستان هیچ نظریه پرداز

۱. داریوش سومین پادشاه بزرگ هخامنشی (۴۸۶-۵۲۲ ق.م).

۲. نارامسین یا نارام سوئن نوهی سارگون پادشاه اکد (۲۲۰۱-۲۲۳۶ ق.م).

۳. حمورابی ششمین پادشاه اولین سلسله سلاطین مملکت بابل قدیم (۱۷۹۵-۱۷۵۰ ق.م).

۴. Thucydides (460 - 395 BC)

۵. Platon (427-347 BC)

۶. Aristote (384-332 BC)

دموکرات بزرگی وجود ندارد که بتوان برای ملاحظه جزئیات پلیس [جمهور- شهر] دموکراتیک کلاسیک و توجیه آن به نظراتش مراجعه کرد، گزارش ما از این فرهنگ شکوفا باید از کنار هم قرار دادن منابع مختلفی از قبیل قطعات نوشتاری، آثار انتقادی مخالفان و یافته های متقدمان و باستان شناسان به دست آید (هلد، ۱۳۵۸: ۳۲)

خطوط مرامی و هدف های اساسی دموکراسی یونان را در خطابه معروف مربوط به "دفن" که منسوب به پریکلس رهبر دموکراتیک آتن است می توان یافت، این خطابه حدود سه سال پس از ایراد، بواسطه توسیدید "تنظیم" شده است. توسیدید خطابه "دفن" پریکلس را در کتاب اش "جنگ پلوپونزی" به رشته تحریر در آورده است که اینک بخشی از آن را نقل می نمایم:

نظام سیاسی ما با هیچ نظامی قابل قیاس نیست و از نظام سیاسی همسایگان تقلید نشده بلکه سرمشقی برای دیگران است و جای دارد که همسایگان ما از آن تقلید کنند، شیوه حکومت ما از حیث نام شیوه دموکراسی است زیرا در کشور ما قدرت در دست عموم شهروندان است، نه در دست گروهی کوچک. در دعای و اختلافات خصوصی همه افراد در مقابل قانون برابر اند، و از آنجا که برای نیل به مقام دولتی یکی باید بر دیگری مرجح شمرده شود، ملاک گزینش قابلیت و توانایی شخصی است نه تعلق به طبقه خاص، تنگدستی و گمنامی هیچ فردی را مانع خدمت به جامعه و دولت نمی شود. ارتباط روزانه ما با یکدیگر مانند زندگی سیاسی ما روشن و آزادانه است. وقتی که همسایه ما زندگی خود را به میل و سلیقه خویش سامان می بخشد بر او خشم نمی گیریم و ابرو در هم نمی کشیم، چنین عکس العملی در برابر سلیقه دیگری، گرچه منشأ زبانی برای او نیست، ولی احساسات او را جریحه دار می کند. ما در زندگی خصوصی آزادیم و به مسامحه گرایش داریم ولی در زندگی اجتماعی پیرو قانونیم، زیرا که قانون را محترم می شماریم و از قانون شکنی بیم داریم، از کسانی که برای تصدی مقامات دولتی بر می گزینیم اطاعت می کنیم و به احکام همه قوانین که برای حمایت از ضعف وضع شده اند گردن می نهیم و از قوانین نا نوشته که بی اعتباری به آنها در نظر عموم شرم آور تلقی می شود تخطی نمی کنیم (توکودیدس، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

سخنان پریکلس حاکی ازین مفاهیم اند که شهروندان آتنی:

۱. در زندگی اجتماعی فارغ از موانع مرتبه و ثروت مساهمت و مشارکت می توانند.
 ۲. در امر قانونگذاری یا کارکرد های قضائی، از قدرت و حاکمیت بر خوردار اند.
 ۳. در برابر مصلحت عمومی واجد تعهد اجتماعی به اصل "فضیلت مدنی" هستند.
 ۴. زندگی خوب در چارچوب "پولیس" را در حیطه امکان تلقی کرده اند.
- دولت- شهر آتنی که در نتیجه مشارکت، بحث و تصمیم گیری مستقیم شهروندان که پریکلس آنرا "گفتگوی صحیح" می نامید شکل گرفته بود و پایه های اساسی آن اقناع و استدلال بود، نه رسم و عادت یا قدرت نا بخردانه.

آتنی ها بخود می بالیدند که "آنان برده هیچ کس نیستند و از هیچ شخص واحدی فرمان نمی برند" (لیسیت، ۱۳۸۳، ۱۴۴)، در همین وضعیت بوده است که شهروندان آتن می توانستند استعداد ها، قابلیت ها و شایستگی های شان را به گونه برابانه به

¹. Pericles (495- 429 BC)

². History of the Peloponnesian War (431 - 429BC)

ظهور برسانند و برای تحقق صلاح عامه به کار اندازند، به همین جهت پریکلس با افتخار مطرح می نمود که "آتن مکتب یونان زمین است و فرد آتنی وقتی که بزرگ می شود جامع الاطراف و آماده برای پیشامد ناگهانی و اضطراری و متکی به نفس بار می آید" (پوپر، ۱۳۷۷: ۳۹۹).

دموکراسی در آتن با وجود اینکه رهبران و ستاینندگان خود را نسبت به باز بودن جامعه سیاسی متناسب با افق اجتماعی - فرهنگی آن زمان داشت، از معاندان و منتقدان جدی نیز بی نصیب نبود، افلاطون - ارسطو، آریستوفان^۱ و غیره، شیوه دموکراتیک برای اداره جامعه سیاسی را نکوهش می کردند و با خشم و انزجار در مورد تجربه آتن نظر می دادند. افلاطون انتقاد کرده است :

اینک که در مجلس جمع می شویم اگر دولت با طرح ساختمان سازی مواجه باشد مشاهده می کنیم که دنبال مهندسان معمار می فرستند و با آن ها در باره ساختمان مفروض مشوره می کنند و هنگامی که موضوع بر سر کشتی سازی است طراحان کشتی ها و افرادی از این قبیل همراه با تمام چیزهایی که مجلس برای آموختن و آموزاندن لازم تشخیص می دهد فرا خوانده می شوند، اما زمانی که موضوع در رابطه با دولت و کشور است، کسانی مورد مشاوره قرار می گیرند که ممکن است ساختمان ساز یا مثلاً آهنگر و کفاش، بازرگان و صاحب کشتی، ثروتمند یا فقیر، از خانواده های خوب یا بد و بدون صلاحیت فنی باشند و با این وجود از آنان می خواهند پند و اندرز دهند (آبلاستر، ۱۳۷۹: ۴۱).

در برابر این اعتراض افلاطون، با وجود اینکه پروتاگوراس^۲ استدلال می کند که "خرَد سیاسی از مقوله دانش تخصصی نیست بلکه مقوله است که همه در آن سهیم هستند و ضرورت نیز دارند که همه در آن شریک باشند در غیر این صورت نمی تواند دولتی وجود داشته باشد" (همان: ۴۱)، اما افلاطون قانع نمی شود و دموکراسی آتن را معروض به زیاده روی در آزادی و آشفتگی در تعادل معرفی می کند. ارسطو نیز به تأسی از استادش (افلاطون) روی موافق با دموکراسی نشان نداده، ایشان پنهان نکرده است که "نشانه دموکراسی تبار پست، تهی دستی و ابتذال می باشد" (ارسطو، ۱۳۵۸: ۲۶۲)، افزون بر افلاطون و ارسطو همسایگان و بیگانگان با آتن نیز دموکراسی را الگوی موفق تلقی نمی کردند و رقابت اش را در برابر نظام های پادشاهی و الیگارش به دیده اعجاب و تردید می نگریستند، ائوریپیدس^۳ تراژدی نویس یونانی در نمایشنامه خود به نام زنان التماس کننده در گفتگوی مشهوری میان هرالدها از اهالی تبس و تزئوس شهریار آتن چنین آورده است :

هرالد هنگام ورود می پرسد پیغام اش را از جانب شاه کرئون به چه کسی تحویل دهد: [چه کسی پادشاه خودکامه این شهر است؟]، تزئوس جواب می دهد: این دولت تابع اراده یک انسان نیست و شهریست آزاد، شاه اینجا مردم است که هر سال به نوبت بر مسند قدرت می نشیند، ما قدرت ویژه ای برای ثروت قابل نیستیم آوای مرد تهی دست هم به همان سان اقتدار دارد، هرالده تبسی آشکارا این موضوع را غیر قابل فهم می یابد، او چنین به ایراد سخن می پردازد: شهری که من از آن می آیم، تحت فرمان یک مرد است، نه مشتت ارادل و او باش، آدم های بی سروپا! که از تعللی ساده عاجز اند، چگونه می توانند شهری را با سیاست های رنگارنگ هدایت کنند؟ تجربه ما شناخت مفید تری را از

^۱. Aristofan (445 -386 BC)

^۲. Protagoras (490- 421 BC)

^۳. Euripides (480-406 BC)

ناشکیبایی در اختیار قرار می دهد، روستایی فقیر تان حتی اگر احمق نباشد، چگونه می تواند ذهنش را از گاو آهن به سیاست معطوف نماید؟ (آبلاستر: ۱۳۷۹: ۴۰).

اما با وجود اینهمه ذهنیت های نامساعد چه در غرب و چه در شرق رویکرد های دموکراتیک نه تنها از بیخ متروک نگردیدند که برای حل و فصل مسایل جایگاه های مناسب شان را نیز کماکان حفظ نمودند، چنانچه از همان ابتدای تاریخ در روم باستان، بر بنیاد کتاب ایلیاد، ودای هندوان و اقوام هیتی مردم مجلس ترتیب داده اند و امور کشوری و لشکری خود را از رهگذر مشاوره حل و فصل کرده اند، افزون بر آنها "در جامعه هند و اروپایی شاه را انتخاب می کردند، ژرمن ها نیز پیشوایان و سرکردگان خود را به اعتبار تقوای آنها و پادشاهان خود را به دلیل اصالت تبار شان بر می گزیدند (دوبنوا، ۱۳۸۷: ۲۱).

تحلیلگران از تأسیس قدیمی ترین پارلمان دنیا در ایسلند به سال ۹۳۰ میلادی یاد نموده و از آن به عنوان مجلس فدرال به اسم التنگ نام برده اند که هر سال در منطقه به نام تینگس ولیر تشکیل می شده است، و مردم مباحثات می کردند که "شاه ندارند فقط قانون دارند"، در دوران قرون وسطی ضربه های جدی را فکر "قدرت ودیعه الهی است" به "حق حاکمیت مردم" وارد آورد و زمینه های کنار گذاشتن مردم از تحولات سیاسی اجتماعی را فراهم نمود و این انحطاط فکری قرن ها الی پایان قرن هفدهم ادامه پیدا کرد، در قرن هفدهم و حتی بعد از آن از دموکراسی توأم با تحقیر نام برده شده است و حتی دانشوران پیشرو نیز در برابر آن چندان روی خوش نشان نداده اند، چنانچه "بالزاک" دموکراسی را یک "امر غلط" تعبیر کرده، اگوست کنت^۴ از حاکمیت مردم به عنوان "دروغ ننگ آور"، یاد نموده، ارنست رنان^۵ جمع شدن افکار عموم را پایین تر از حد ذهن متوسط ترین پادشاهان تلقی نموده است ("همان: ۴۰) و لوتر^۶ تأکید کرده است که: "بهتر است از شاهزاده اطاعت کرد که کارهای خطا می کند تا از مردمی که کارهای برحق انجام می دهند" (آبلاستر، همان: ۴۹).

مک فرسون در "دنیای واقعی دموکراسی"، در این مورد تصریح کرده است که:

دموکراسی را واژه بد می دانستند، همه گمان می کردند که دموکراسی در مفهوم اصلی خود، یعنی حکومت مردم یا حکومتی در انطباق با خواست توده های مردم شر است و برای آزادی فردی و تمامی موهبت های زندگی و تمدن خطرناک می باشد، تقریباً تمامی فرهیختگان از دوران های اولیه تاریخی تا صد سال پیش چنین موضعی داشتند، تا آنکه، پنجاه سال پیش، دموکراسی با مفهوم خوب تلقی شد (مکفرسون، ۱۳۷۹: ۲۰).

اینکه چگونه ذهنیت طولانی بدبین در باره دموکراسی به خوشبینی نسبت به آن تغییر کرده است جای تأمل دارد، اما یک نکته را نباید فراموش کرد که تغییر در جهان - زیست می تواند تغییراتی را نیز در بینش و برداشت افراد و جوامع بوجود آورد و بر هندسه فکری آنها اثرگذار باشد، بنابر این دموکراسی با وجود اینکه مفهوم "ایستا" و "ناپویا" نیست بلکه متناسب با

این واژه دارای ریشه زبان آلمانی است و معنای آن پارلمان می باشد که از مفهوم قدیمی آن "جمع آورنده" و "مجلس" برگرفته شده است. ¹ Althing

² Thingsveller

³ Balzac (1799- 1850)

⁴ August Comte (1798- 1857)

⁵ Ernest Renan (1823-1892)

⁶ Martin Luther (1484- 1546)

تغییرات اجتماعی - فکری چهره های متنوع و تفسیر های متکثر از خود را می تواند به نمایش بگذارد، بنابر این نه تحلیل دموکراسی نهایی است و نه الگوی آن همه زمانی و همه مکانی، بلکه این روند می تواند در هماهنگی با تحولات جوامع، تجربه های قیاس ناپذیر با یکدیگر را به ارمغان آورد، به همین جهت است که می توان گفت: "دموکراسی به شیوه های متنوع درک شده است و هنوز هم می شود، شیوه هایی که ممکن است پایه یا ریشه مشترکی داشته باشند اما یکسان نیستند" (آبلاستر، همان: ۱۹) زیرا این تجربه "پیش از آنکه یک واقعیت باشد یک مفهوم است و چون یک مفهوم می باشد هیچ نوع معنای دقیق و مورد توافقی ندارد" (همان: ۱۲).

* * *

دموکراسی در اصل واژه یونانی می باشد که در قرن شانزدهم از طریق واژه فرانسوی دمکراتی^۱ وارد زبان انگلیسی شده است، دموکراسی از واژه "دموکراسیا" مشتق گردیده و از ترکیب دو جز "دموس" و "کراتوس" تشکیل شده است، "دموس" می تواند هم به معنای تمامی شهروندان باشد که در دولت - شهر (پولیس)^۲ به سر می برند و هم به معنای "توده عوام" یا "اقشار فرودست" و حتی "ارازل و اوپاش" به کار رفته است، همچنان "کراتوس" افزون بر اینکه معنای "قدرت" را افاده می کند به معنای "قانون" نیز کاربرد داشته است، معنای حقیقی دموکراسی "قدرت مردم" می باشد اما تعبیر از "قدرت مردم" هیچگاهی یکسان و یکدست نبوده است، چیزی که جانمایه آنرا تشکیل می دهد نفی استبداد به شیوه های موناشری و اشرافی است، که با سه شرط زمینه تجسم پیدا می کند:

۱. برابری در برابر قانون (ایزونومی)^۳

۲. حق برابر در امر نیل به مناصب (ایزوتیمی)^۴

۳. آزادی بیان (ایزوگوری)^۵

شرایط بالا بخوبی نمایان می کنند که "حقوق مردمی" واجد جایگاه مهم و رضایت آنها یکی از سر چشمه های اصلی مشروعیت دولت هاست، به همین جهت جورج بوکنان نویسنده اسکاتلندی تأکید کرده است که:

هیچکس با تاج پادشاهی بر سر و عصای سلطنتی در دست زاده نشده است و [چون] هیچکس نمی تواند خود را شاه بسازد و بدون حضور مردم حکومت نماید، ضرورتاً نتیجه می شود که مردم آنان را پادشاه کرده اند (همان: ۱۲).

این طرز نگاه که از آموزه "حق حاکمیت مردم" سر چشمه می گیرد درست در مقابل نظریه های استبدادی "حاکمیت همایونی" مورد نظر جان بدن^۶ و قدرت مطلقه لویتانی مورد تأکید توماس هابس^۷ قرار دارد که هیچگونه "قرارداد اجتماعی" کارگزارانه یا تریببات مدنی را به رسمیت نمی شناسند، دموکراسی را می توان به شکلی از زندگی که در آن قدرت مردمی

1. *democratie*

2. *democratie*

3. *isonomie*

4. *isotimie*

5. *Isogorie*

6. *George Buchanan (1506- 1582)*

7. *Jean Bodin (1530- 1596).*

8. *T. Habbes (1588 – 1679)*

برای مشارکت در تصمیم‌گیری تمثیل شود تعریف نمود که با وجود تحدید قدرت خودکامه، "آزادی"، "برابری" و "برادری" را نیز به مثابه بنیاد های اساسی حیات اجتماعی تعمیم و تحکیم بخشیده بتواند.

شایان توجه است که دموکراسی معادل با لیبرالیسم نمی باشد، این دو مقوله را که از پیش‌توانه های متفاوت فلسفی برخوردار اند بایستی متناسب با واقعیت های وجودی آنها تحلیل نمود، این نکته واجد اهمیت جدی است که یکی را به دیگری تقلیل ندهیم و تحویل نماییم، به جهت اینکه دموکراسی مبین طرز کشورداری است اما لیبرالیسم نوعی ایده لوژی نظام سرمایه داری بر بنای "اقتصاد بازار" می باشد که "فایده گرایی" جانمایه آنرا تشکیل می دهد.

دموکراسی در غرب تا پیش از پذیرش لیبرالیسم و تثبیت دولت لیبرال، امتیاز محسوب نمی شد و واجد جایگاهی نبود، دموکراسی در نخست به عنوان یک اصل روبرویی وارد عرصه گردیده، در آن اوضاع دموکراسی باید خود را با شرایطی که در نتیجه اقتصاد رقابتی و مبتنی بر فردگرایی به وجود آمده بود تطبیق می داد، بهمین دلیل بوده است که "تمامی حکومت های لیبرال دموکرات در غرب ابتدا لیبرال بوده بعداً دموکرات شده اند" (آبلاستر، همان: ۵۱).

دموکراسی به زودی و سادگی هم وارد قلمرو لیبرالیسم نگردیده بلکه در بسیاری از کشورها چندین دهه طول کشیده است تا دموکراسی راه خود را پیدا نماید و به بارنشیند، جالب است بدانیم "دولت های لیبرال تقریباً تا اوایل قرن نوزدهم، دموکراسی را خطر و تهدیدی برای موجودیت خود تلقی می کردند" (مکفرسون، همان: ۲۷). دولت های غربی پیش از اینکه دموکرات بوده باشند بازارنگر بودند و به گونه جدی بر نظریه بیشینه سازی منفعت چشم دوخته بودند، در واقع دموکراسی بیشتر در غرب به روند لیبرالیستی الحاق شده است و همین اکنون که بازار های آزاد با اقتدارگرایی تلفیق پیچیده ای را به وجود آورده، موانع و چالش های جدی ای را در برابر دموکراسی به مفهوم واقعی آن ایجاد کرده اند، مردم گاهی چنین می پندارند که با ناپدید شدن دیکتاتوری دموکراسی آغاز می شود، اما واقعیت اینست که رژیم های غیر دموکراتیک به احتمال زیاد، جای خود را به رژیم های غیر دموکراتیک دیگر می دهند، مهمترین موضوع، تحول روند "دموکراسی شدن" است که به عنوان موج پیشرو، عرصه های گوناگون جامعه را در نوردد، و درجات آن را گسترش بدهد. این نکته ها نیز مهم اند که:

۱. هیچ عامل واحد برای تبیین و تشریح تحولات دموکراسی در تمام کشورها و یا در کشور واحد، کافی نیست.
۲. هیچ عامل واحدی برای تکامل دموکراسی در تمام کشورها ضرورت ندارد.
۳. دموکراسی شدن در هر کشور حاصل ترکیب علت ها است.
۴. ترکیب علت های ایجاد دموکراسی در هر کشور تفاوت می کند.
۵. گروهی از علت ها که بیشتر موجی از دموکراسی شدن را بر می انگیزد با مجموعه عللی که پیدایش موج های دیگری را باعث می شوند از هم فرق دارند.
۶. عللی که تغییرات اولیه را در رژیمی که به دموکراسی شدن پرداخته است، غیر از عللی می باشند که در تغییرات بعدی همان کشور مؤثر واقع می شوند (همان: ۸۴).

توجه به نکات بالا می رساند که برای دموکراسی شدن زنجیره بهم پیوسته از علت و معلول ها تأثیر گذار می باشند و عوامل بین المللی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی همان زمان نیز به مثابه مؤلفه های اثرگذار نقش جدی در فرایند شکل

¹. liberalism

گیری آن بازی می نمایند، اما مهمترین مسئله در این میان تأمین مشارکت مردمی می باشد که به گونه آزاد و برابانه کیفیت حقوق شهروندی را ضمانت نماید.

از آنجا که پایه های اساسی دموکراسی را "آزادی"، "برابری" و "برادری" تشکیل داده اند برای تحقق آنها بیشتر دیدگاه های همگون وجود ندارند، چنانچه لیبرال ها بر جنبه آزادی دموکراسی پافشاری دارند و توده گراها بر بُعد برابری گرایانه آن و همچنان جمع گرایان تشریکی پسند ویژگی برادری خواهانه آن را برجسته می کنند، محافظه کاران از دیرباز بدینسو مانند الکسی دو توتوکویل انگران گسترش برابری در همه حوزه های حیات بخصوص در ساحت قدرت و منابع آن اند، آنها استدلال می کنند که تعمیم برابری موجب پیدایش استبداد اکثریت و آسیب رسانی برای آزادی است، آنها تأکید کرده اند که با تعارض میان آزادی و برابری، اولویت دومی را بایستی قربانی اولویت اولی نمود، به خاطر اینکه به قول ایزایا برلین "انسان با مسئله انتخاب از میان اهدافی مواجه است که به یک میزان غایی و مطلق اند و تحقق برخی از آن ها خواه ناخواه موجب قربانی شدن برخی دیگر می شود" (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۴۶).

لیبرال های راست گرا مانند فردریش فون هایک، رابرت نوزیک، میلتون فریدمن^۱ و غیره برابری را مُخل آزادی و با آن جمع ناپذیر دانسته و سخن گفتن از "عدالت اجتماعی" را در جامعه مرکب از افراد آزاد موجب قدرت برتر و سلب آزادی انسان ها می شمارند، اما این طرز نگاه را لیبرال های چپ، مانند هارولد لاسکی^۲، ریچارد تاونی^۳، جان دیوی^۴ و غیره نمی پذیرند، آنها افزون بر اینکه وجود تعارض میان آزادی و برابری را نا موجه می پندارند هردو را اجزای آرمانی وسیع تر و دیرپاب تر می شمارند و یا رشته های پیوند میان آن دو را جستجو می کنند، برخی از نظریه پردازان معاصر نیز از برابری در آزادی و آزادی های افراد برابر سخن به میان آورده اند، تشریکی گرایان مانند آلن دوبنوا به مشکل فردگرایی افراطی که در نتیجه "سوء تمدن غربی" و "کاستی گرفتن انسانیت" بوجود آمده است نیز حساسیت نشان می دهند. دوبنوا فردگرایی و تشدید چند قرنه آنرا که موجب تکه پاره شدن جوامع غربی و معلق در آورده شده ذره گون آدم های عزلت جو، اندوهگین و نا امید شده است مورد انتقاد قرار می دهد، ایشان تأکید می کند که با تقویت دموکراسی تشریکی روح اجتماعی دوباره در مردم دمیده می شود و زمینه های جدی مصداق مفهوم شهروندی فعالانه در قالب برادری در جامعه مدنی مهیا می گردد. اختلاف آرا در باب تفسیر از دموکراسی که امروزه مناقشات گسترده را بوجود آورده زمینه این را فراهم کرده است که رابطه میان "اندیشه ها" و "شرایط اجتماعی" برای تأمین مشارکت شهروندان در تصمیم گیری جدی انگاشته شود، به همین جهت است که دموکراسی نه تنها معنا و مصداق واحد نداشته است که مدل ها و الگوهای متنوعی را از خود نشان داده و به تجربه در آورده است، مدل های دموکراسی را می توان به گونه زیر مورد مطالعه و تحلیل قرار داد:

دموکراسی کلاسیک باستان:

در این نوع دموکراسی با وجود آنکه زنان، بیگانگان و بردگان حق مشارکت در تصمیم گیری را نداشتند اما دیگر اعضای جامعه که واجد مراتب شهروندی بودند در مجالس حضور به هم می رساندند و در رابطه با تصمیم گیری های مهم جمهور-

¹. Alexis de Tocqueville (1805- 1859)

². Iesaia Berlins (1909- 1997)

³. Friedrich August von Hayek (1899- 1992)

⁴. Robert Nozick (1938- 2002)

⁵. Friedman Milton (1912-2006)

⁶. Harold Lasky (1893-1950)

⁷. Richard Henry Tawney (1880-1962)

⁸. John Dewey (1859-1952)

شهر هایشان مشارکت می کردند، مهمترین ویژگی دموکراسی های باستان این بوده است که قدرت در دست خود کامگان متمرکز نمی گردید و فرمانروایی و فرمانبرداری در پرتو همبستگی شهروندی دولت-شهرها قابل توجیه بود. در دموکراسی های باستانی با وجود اینکه شهروندان به گونه مستقیم در امور قانونگذاری و قضائی مشارکت داشتند، قدرت حکومت نیز به صورت عملی در دست مجمع شهروندان قرار داشته است، در دموکراسی های باستان که جوامع چهره به چهره و دارای فرهنگ شفاهی بوده اند مشارکت مردم در امور حکومتی توأم با سنت فضیلت و مسئولیت مدنی در مقابل جامعه سیاسی ای فاقد کنترل بوروکراتیک یا حداقل آن بوده است، قابل یادآوری میدانیم که تجربه دموکراسی در دروان باستان بدون شک همخوانی اندکی با دموکراسی های معاصر داشته زیرا با تغییر شرایط اجتماعی، تحول در هندسه های فکری و استنباط های متفاوت از تعاملات اجتماعی همانندی های تجربه ها را نیز دور از تصور ساخته اند.

دموکراسی حمایتی:

ویژگی عمده دموکراسی حمایتی را محوری بودن نهاد های دموکراتیک تشکیل می دهد تا بوسیله آنها حکومت شوندگان از انواع استبداد مخصوصاً ستمگری دولت مصون باشد، این طرز نگاه را می توان در آثار جان لاک مشاهده کرد که با رد نظریه فرمانروای تام الاختیار "لویتانی" توماس هابس از قدرت و حاکمیت مشروط سخن به میان آورد و حکومت را به مثابه ابزاری در خدمت دفاع از "زندگی، آزادی و دارایی" شهروندانش تلقی کرد، لاک تأکید کرده است که منطبق وجودی حکومت حراست از حقوق افراد است بدانگونه که مشیت خداوند مقرر داشته و در قانون محترم شمرده شده است (هلد، همان: ۸۴).

از نظر لاک انسان ها در "وضع طبیعی" آزاد و برابر اند و منطبق به آنها امکان می دهد که خردمند باشند و از قانون طبیعت پیروی کنند، بنابر این واجد حقوق در زندگی، آزادی و دارایی نیز هستند، اما از آنجا که در حالت طبیعی، حقوق طبیعی افراد همواره محفوظ نمی ماند و "ناراحتی های" را بوجود می آورد بنابر این رهایی از چنگ ناراحتی های حالت طبیعی حصول توافق از طریق انعقاد قرارداد است که اولاً یک جامعه مستقل و ثانیاً یک جامعه سیاسی یا حکومت را بوجود آورد، البته انتقال قدرت از مردم به حکومت با وجود اینکه بر بنای "رضایت" صورت می پذیرد، اما هیچگاهی "نامشروط"، "نامحدود" و فراتر از اراده مردم نباید باشد، منتسکیو نیز با "روح القوانين" اش تعالیم لاک را وارد مرحله جدیدی نمود و آموزه تفکیک قوای (مجریه، مقننه، قضائیه) را به عنوان محور نظریه دولت مشروط در آورد، ایشان در فصل مشهور روح القوانين (کتاب- یازدهم، فصل ۶) استدلال می کند که: در شرایط جدید آزادی را فقط میتوان بر بنیاد نوعی تفکیک نهادی شده قوای موازنه میان آنها استوار کرد (همان: ۹۳)، منتسکیو با تأکید بر قانون اساسی مبتنی بر سه سازمان متمایز و دارای قدرت قانونی تفکیک شده، این اندیشه انتقادی را تثبیت کرد که از یکطرف اقتدار متمرکز منتفی شود و از جانب دیگر "حکومت با فضیلت" به جای آنکه به افراد قهرمان یا انتظام مدنی وابسته باشد به نظام کنترل و موازنه متکی گردد.

دموکراسی نخبه گرا:

¹. Jahn Lock (1632-1704)

². state of nature

³. Montesquieu (1755-1689)

این مدل یکی از جلوه های پر رنگ دموکراسی نمایندگی برای "تردد نخبگان" می باشد که در فاصله آشکار با آموزه های کلاسیک دموکراسی قرار گرفته، در این نمونه دموکراسی عرصه نهادی شده ساخت و کارهای گزینش سیاستمداران است که باهم به رقابت می پردازند و رهبری سیاسی را شکل می دهند.

ژوزف شومپتر که یکی از مدافعان پیشگام این الگوی دموکراسی است استدلال می کند که: قدرت تصمیم گیری عنصر اساسی دموکراسی می باشد، برای تصمیم گیری بایستی به مردم نقش "تولید کنندگان حکومت ها" و ساخت و کاری برای انتخاب "کسانی که قادر اند تصمیم گیری کنند" قایل گردید و دموکراسی را در این میان باید به مثابه روش سیاسی درک نمود که در آن مردم در مقام انتخاب کننده به صورت ادواری از میان تیم های شکل گرفته دست به انتخاب رهبری می زنند، به همین جهت او "نخبه گرایی رقابتی" را مناسب ترین مدل دموکراسی برای تلاش رقابت آمیز به خاطر جلب آراء مردم و دستیابی به قدرت تصمیم گیری قلمداد می کند (شومپتر، ۱۳۵۴: ۴۳۱)، در این مدل گمان بر این است که مردم از ظرفیت های کافی تخصصی برای تصمیم گیری برخوردار نمی باشند، به همین جهت مشارکت شهروندان در حیات سیاسی شان عمدتاً منحصر در این است که، تعیین کننده گروه نخبه حاکم هستند یا به عبارت دیگر از میان گروه های نخبه، یکی از آنها را برگزینند، شومپتر تصریح کرده است که احزاب به این دلیل اختراع گردیده اند که شهروندان معمولی، توانایی لازم برای هماهنگ کردن فعالیت های سیاسی خود را ندارند، در این نمونه که در فضای سیاسی تنها چند گروه از نخبگان واجد حق رقابت سیاسی شده اند اما متباقی (بخش اعظمی از توده ها) غیر سیاسی بوده و خارج از عرصه رقابت سیاسی قرار دارند، دموکراسی حد اقل به نمایش گذاشته می شود و مفاهیم آزادی فردی، حکومت اکثریت و برابری از جلوه های کم فروغی برخوردار اند.

آموزه های دموکراسی نخبه گرا باورهای دموکرات های رادیکال مانند ژان ژاک روسو مبنی بر اینکه "صدای مردم صدای خداست" یا "اقلیت همیشه در اشتباه است" را تخطئه می کند و نقش مردم را تا آستانه رضایت دادن برای حکومت کردن فرو می کاهد و دموکراسی را وقتی در حال تحقق تلقی می کند که حکومت از "تقاضای مستقیم و افراطی توده ها مصون" باشد، در این نمونه توده ها خطری برای دموکراسی تلقی می شود و تقاضای آنان توأم با عوامل احساسی و غیر عقلانی انگاشته می شود، در این قرائت، دموکراسی روشی برای توزیع قدرت سیاسی تلقی می شود که ابزار و سازو کار صوری را برای تصمیم گیری بوجود می آورد و علاوه بر اینکه "سطح بسیار بالای مشارکت که برای دموکراسی خوب است را معتبر نمی داند" [لیپ سیت] جنبش های توده ای طرفدار آزادی و دموکراسی را دارای جنبه های ویرانگر نیز می پندارد [کورن هاووزر] (آربلاستر، همان: ۸۸).

دموکراسی پلورالیستی (تکثر گرا):

این الگو به جای آنکه رابطه اهمیت شهروند منفرد و دولت را مهم انگارد برای چگونگی ترکیب کوششهای فردی در قالب گروه ها، نهاد ها، دستجات و نتایج حاصل از آن در رقابت برای کسب قدرت، اهمیت ویژه قایل است، تکثر گرایان وجود منافع گوناگون رقیب را مبنای تعادل سیاسی و تکامل مطلوب خط مشی عمومی می پندارند و دموکراسی "خلق گرایانه" را بیگانه با واقعیت و خیال پردازانه تحلیل می کنند.

¹. Joseph A Schumpeter (1870-1950)

². Jean Jacques Rousseau (1712- 1778)

تکثر گرایان مانند مدیسون^۱ اعتقاد بر این دارند که در دنیایی که خواستنی ترین کالاها کمیاب اند و یک نظام صنعتی پیچیده منافع اجتماعی را تکه پاره می کند و به کثرت تقاضاها دامن می زند، دسته جات یا معادل های جدید آن ها "گروه های همسود" یا "گروه های فشار" که "همتای اجتماع آزاد اند" در کارزار قدرت و سیاست به رقابت با یکدیگر می پردازند و در جهت پیشبرد منافع سیاسی شان تکاپو می کنند، تکثر گرایان تصریح کرده اند که با وجود اینکه یکی از هدف های بنیادین حکومت، حمایت از آزادی دسته جات در پیشبرد منافع سیاسی آنها است در عین حال ممانعت از دسته آزادی دسته جات دیگری را از بین ببرد (هلد، همان، ص ۲۸۵) نیز در اولویت شان قرار دارد، تکثر گرایان تأکید می نمایند که با توزیع قدرت، وجود انواع قدرت های قاهر و متمرکز نمی می شود و آزادی سیاسی و سلاقت متکثر را در بالاترین سطح آن تضمین می کند، در این مدل دموکراسی نظام حکومتی است که در آن نه تنها ایده لوژی خاص حاکم نمی باشد که نوعی "گفتگو" و "تساهل" میان اندیشه ها، موازنه برای ثبات را بوجود می آورد، علاوه بر آن کار دولت نیز این است که به صدای آنان گوش فرا دهد، میانجی آنها باشد و تا جایی که امکان پذیر است توافقاتی را با آنها شکل دهد که علایق و منافع مشروع همه را در بر بگیرد، با آگاهی به همین مسئله بوده که جان پلامانز^۲ مطرح کرده است که گروه ها گرچه اقلیتی را در میان مردم تشکیل می دهند اما از همین طریق "صدای مردم همیشه شنیده می شود"، این طرز نگاه به خوبی می نمایاند که در گیر و داری عرصه سیاست قبل از آنکه مردم نقش آفرینی گسترده داشته باشند گروههای رقیب اند که برای دست به دست کردن قدرت با یکدیگر به بازی می پردازند.

دموکراسی تشریحی :

این الگو در واقع ترکیبی از دموکراسی مستقیم و دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است که بیشتر از هر سازوکار دیگر "حضور" و "مشارکت" گسترده تر مردمی را در هر قالب ممکن مورد تأکید قرار می دهد، آلن دوبنوا^۳ که یکی از سخنگویان این نمونه است در اثرش به نام "تأملی در مبانی دموکراسی" مطرح می کند که: در دموکراسی، اصل اساسی نه اکثریت مردم است و نه آراء مردم، نه انتخابات است و نه وکیل فرستادن به مجلس، اساس، اصل "مشارکت" است (دوبنوا آلن، همان: ۱۱۵)، مشارکت در این نمونه علاوه بر اینکه "حضور" را اساسی می پندارد تربیت و آموزش شهروندان برای رسیدن به فضیلت های مدنی را نیز کانونی می انگارد. در دموکراسی تشریحی که مشارکت یک "حق" شمرده می شود، یک "خدمت" هم هست و به همین اعتبار یک "وظیفه" نیز پنداشته می شود، مهمترین نکته را که دموکراسی تشریحی بر آن تکیه می کند اینست که منشأ و مصدر قدرت مردم هستند و آزاد کسی است که جزو از مردم باشد، درحالیکه دموکراسی های معاصر برخلاف آن، حقوق فردی را کانونی می پندارند.

دموکراسی به معنای تشریحی آن نه مترادف با "حداکثر آزادی" می باشد و نه به معنای "حداکثر برابری"، مقصود اساسی همانا "حداکثر مشارکت" (همان: ۱۲۲) است که در قالب آن هر شهروند حق تعیین حکام و امکان اظهار موافقت و مخالفت با آنها در امور عامه را پیدا می کند، جامعه مشارکتی در واقع یک جامعه تجربی است که می تواند برای اصلاحات ساختارهای انعطاف نا پذیر که تا کنون بوسیله سرمایه، مناسبات طبقاتی و سایر ناهمگونی های نظام قدرت تحمیل شده اند

1James Madison (1715- 1836)

2John Plamenatz (1912 – 1975)

3Alain de Benoist (1943)

دست به تجربه بزند، به قول پروفیسور کارول پیتمن^۱ آرمانی که در نظریهٔ دموکراسی معاصر به دست فراموشی سپرده شده است^۲ (هلد، همان: ۲۳۹).

جفرسون، مکفرسون، نیکوس پولانزاس، پیتمن و آلن دویونا از هواداران این مدل اند، ژان ژاک روسو نیز طرفدار مشارکت هر چه مستقیم تر مردم و برابری هرچه بیشتر آنها در امور سیاسی و اقتصادی بوده است، او دموکراسی های نمایندگی را نوعی بردگی تلقی می کرد و مکفرسون نیز باور داشت که "دموکراسی [لیبرالی] در غرب دیگر نمی تواند مدعی رهبری یا انحصار رهبری جهان باشد، زیرا مفاهیم دیگر [غیرلیبرالی] از دموکراسی هم عرض وجود کرده اند (مکفرسون، همان: ۱۶).

دموکراسی سوسیالیستی:

این الگو ترکیبی از دموکراسی و سوسیالیزم است، این اسلوب دموکراسی بر خلاف دموکراسی لیبرال بیشتر از هرچیز دیگر نگران تأثیرات سوء نابرابری های اقتصادی بر روند برابری سیاسی است و به همین جهت بر "دموکراسی لیبرالی" ایراد می گیرد و آن را به عنوان "دموکراسی بازاری" مورد انتقاد قرار می دهد و طرفدار دخالت و نظارت دولت در امور اقتصادی است، در واقع دموکراسی سوسیالیستی بیش از آنکه بر "آزادی" تکیه کند، "برابری" را اصل و ارجح تلقی می کند و لازمهٔ آزادی را نیز پایان استثمار و سرانجام برابری کامل سیاسی و اقتصادی می پندارد، هواداران دموکراسی سوسیالیستی با توجه به اینکه محور دموکراسی لیبرال بر فرد استوار است آنرا در چارچوب بازی بازار قابل تعریف می دانند، نقد می کنند و بیگانه با مفهوم "حکومت مردم" تلقی می نمایند.

مدل دموکراسی سوسیالیستی که بر دو ویژگی، طبقاتی (نفی استثمار) و اخلاقی (جمع گرایی) تأکید می ورزد، دموکراسی لیبرال را فاقد این شاخص ها که ناهمگرا با ذات دموکراسی اند تلقی می نماید.

مکفرسون در "جهان واقعی دموکراسی" تأکید می نماید که مدل دموکراسی سوسیالیستی به این باور که "جامعهٔ مبتنی بر بازار نمی تواند حقوق انسان و آزادی فردی را که مستلزم برابری است تأمین کند، دور شدن از بازار را در دستور کار خود قرار داده" (همان: ۱۶)، اصول لیبرالی و دموکراسی را قابل جمع نه پنداشته و بر سوسیالیزم و به عنوان لازمهٔ تحقق اصول آزادی و برابری دموکراتیک تأکید کرده است، قابل یاد آور است که هواداران فردیناند لاسال^۳ سوسیالیست معروف آلمانی از اولین کسانی بودند که در سال ۱۸۶۳ عنوان "سوسیال دموکراسی" را برای توصیف مواضع فکری خود به کار بردند و بعد از آن این اصطلاح در توصیف اصلاح طلبی رژیم های لیبرال در غرب مورد استفاده قرار گرفته اند و به جریان حمایت از سیاست های رفاهی، تأمین اجتماعی، اشتغال کامل و دخالت کارگران در ادارهٔ صنایع اطلاق گردیده است.

دموکراسی لیبرال:

کانون توجه دموکراسی لیبرال ارجح شمردن "آزادی" نسبت به ارزشهای سیاسی دیگر است و بر بنای آن توزیع قدرت و تفکیک قوا را نیز جدی می انگارد و دستاورد های جامعه ای رقابتی مبتنی بر بازار را با اهمیت تلقی می کند.

^۱. Carole Peteman (1940)

^۲. Thomas Jefferson(1743- 1826)

^۳. C.B.Macpherson(1911-1987)

^۴. Nicos Poulanzas (1936- 1979)

^۵. Ferdinand Lassal (1825- 1864)

از دیدگاه فلسفه سیاسی لیبرالیسم به معنای وسیع کلمه افزایش آزادی فردی تا حد ممکن می باشد به همین جهت است که در این آموزه فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد، به لحاظ نظری مهم ترین مفهوم اندیشه لیبرالی "قرارداد اجتماعی" می باشد که بر اساس آن، حکومت مؤسسه معنوی تلقی می شود و مردم برای تأمین نظم و امنیت و تحصیل سهل الوصول حقوق خود آنرا ایجاد می کنند، یکی از بزرگترین الهام دهندگان لیبرالیسم جان لاک انگلیسی می باشد که بحث "حقوق طبیعی" را مطرح نموده و نظریه "قرارداد اجتماعی" برای "جامعه مدنی"^۱ را پرورده است.

در واقع نظریه لیبرال دموکراسی ترکیب نا هماهنگ از لیبرالیسم کلاسیک و اصل دموکراتیک برابری افراد در انتخاب حکومت است، این ترکیب از اینرو ناهماهنگ است که نظریه کلاسیک لیبرالیسم بر حق فرد برای کسب ثروت و مالکیت نامحدود و "اقتصاد بازار" و در نتیجه نابرابری تأکید می کند، در صورتیکه نظریه برابری دموکراتیک چنین اصولی را مغایر با آزادی و برابری واقعی انسان ها می پندارد، مشکل اساسی لیبرال دموکراسی همواره عدم سنخیت و ناسازگی میان این دو بنیاد فلسفی بوده است که گاه جدی پنداشته نشده و گاهی هم در فضای غالب اخلاق بازاری در قالب اقتصاد سرمایه داری ناچیز شمرده است.

در گذشته لیبرال های کلاسیک و در دوران معاصر نئو لیبرال هایی مانند فون هایک^۲ پنهان نکرده اند که لیبرالیسم ترسیم کننده قانون ها و خط مشی ها برای دموکراسی است نه انتخاب های مردمی، به همین جهت لیبرال ها، دموکراسی را تنها روشی برای تصمیم گیری در چارچوب قوانین و ارزشهای لیبرالی تلقی می کنند و بس، در جوامع غربی که لیبرالیسم یک نظام فکری و دموکراسی یک شیوه حکومتداری تلقی می شوند قبل از اینکه لیبرالیسم را دموکراتیک نموده باشند، به قول مکفرسون دموکراسی را لیبرال کرده اند (همان: ۳۳).

شایان تذکر است که تجربه لیبرال - دموکراسی مانند پدیدار های سیاسی اجتماعی دیگر هیچگاهی ثابت و ایستا نبوده بلکه تحولات و قبض و بسط هایی را پشت سر گذاشته است که عمدتاً در چهار نسل قابل تشخیص می باشد:

۱. ما قبل دموکراتیک که بر آزادی منفی و قداست مالکیت خصوصی و دولت کوچک و اقتصاد آزاد تأکید کرده است.
۲. دموکراتیک که در اواخر قرن نوزدهم در جهت آمیزش لیبرالیسم کلاسیک با اصول دموکراسی کوشیده است.
۳. ترکیب لیبرال دموکراسی با برخی اصول سوسیالیسم که در نیمه اول قرن بیستم مورد اهتمام قرار گرفته و آزادی مثبت را استقبال کرده است.
۴. نئو لیبرالیسم که در نیمه قرن بیستم به احیای اصول لیبرالیسم اولیه روی آورده است.

با مطالعه نسل های ذکر شده "لیبرال دموکراسی" مشاهده می شود که علیرغم تحولات متنوع در عرصه های تیوریک و عملی یکی از پایه های اساسی این آموزه که همانا "فایده گرایی" می باشد همچنان پا بر جا باقی مانده است، با وجود اینکه "نظریه عدالت"^۳ جان راولز نقد جدی و مهم بر انگاره های "فایده گرایی" و "حقوق طبیعی" به حساب آمده و مفهوم اخلاقی "عدالت" را در جایگاه برتر از آنها قرار داده، اما با وجود آنهم "فردیت" لیبرالی در این طرز نگاه موقعیت پایه ای خود را کماکان حفظ نموده است، بنابر این دموکراسی لیبرال به قول ریچارد رورتی^۴ "با وجود داشتن برخی دست آورد ها

¹Social contract

²natural rights

³civil society

⁴F.A. Von Hayek (1899- 1992)

⁵A Theory of Justice (1971)

⁶John Rawls (1921-2002)

به جهت اینکه از انسان تعریف انتزاعی و عام ارائه می دهد به دشواری می تواند به نیازهای انسان به عنوان وجود شخصی و فردی و متمایز از دیگران پاسخ می دهد" (میر سیاسی، ۱۳۸۱: ۶۲).

دموکراسی توسعه گرای غیر لیبرالی:

در دوران معاصر که کشور های متعدد آفریقایی و آسیایی در فرهنگ سیاسی به کشور های استقلال یافته و رو به توسعه شهرت یافته اند نه به اردوگاه سرمایه داری مربوط می باشند و نه راهکار های کمونیستی را فرا راه خود قرار داده اند. مجموعه این کشور ها که از انقیاد دولت های استعمارگر خارج و به حاکمیت ملی دست یافته اند، از راه انقلاب و یا هم بصورت مسالمت آمیز، دگرگونی های گسترده را به تجربه گرفته و پایگاه های وسیع در میان مردم را بوجود آورده اند، خلق پایگاه های بزرگ مردمی در کشور های رو به توسعه بدون تردید معنای دیگر دموکراسی است که با مفهوم های فرد گرایانه لیبرالیستی و طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی متفاوت و حتی متباین است، این نمونه ها بیشتر با دموکراسی های عهد قدیم که حامل معنای حکومت مردم به نفع مردم بود همخوانی نسبی دارند.

روشنفکران جهان در حال توسعه با وجود اینکه بازارگرایی لیبرالی در جوامع شان را ترغیب نمی کنند و نظریه طبقاتی مارکس را نیز به عنوان یگانه نیروی محرکه تاریخ نمی پذیرند، آنها با توجه به اوضاع خاص جوامع شان آهنگ تلاش هماهنگ برای توسعه را که در صدد تمهید پاسخ گفتن به امور انسانی و دموکراتیک باشد توصیه می کنند.

نظریه های "وابستگی"، "وابستگی نو"، "نظام جهانی" و "توسعه پایدار" علاوه بر اینکه تصویرهای مستقل از الگو های لیبرالی و سوسیالیستی ارائه کرده اند، هر دوی آنها را اجزای یک نظام جهانی نیز می دانند که نیروها و قوانین واحدی بر آنها حاکم اند، اندره گوندلر فرانک^۱ که از چهره های برجسته "نظریه وابستگی" می باشد در این مورد تصریح کرده است که: تفاوت میان سرمایه داری و سوسیالیسم مهم نیست آنچه اهمیت دارد این است که این دو اجزای یک نظام جهانی هستند که نیروها و قوانین واحدی بر آنها حاکم است (فرانک، ۱۳۷۱: ۳۳).

الگوی دموکراسی غیر لیبرالی بر این نکته تأکید می کند که معمای تمامی مشکلات در عرصه های حیات اجتماعی را دموکراسی ملی و واقعی حل می کند و چنانچه آمارتیاسن^۲ اقتصاددان هندی الاصل برنده جایزه نوبل ۱۹۹۸ مطرح کرده است که: "اقتصاد خوب بدون دموکراسی واقعی امکان پذیر نیست" (سن، ۱۳۸۱: ۷۰) البته مراد از دموکراسی واقعی در این مقوله نه دموکراسی لیبرالیستی است و نه دموکراسی سوسیالیستی بلکه مشارکت همگانی در قالب دموکراسی ملی می باشد که بیشتر از الگو های دیگر تناسب بیشتر با خصوصیات توسعه گرای دارد، جا دارد در همین رابطه از الگوی هند یاد آور شد که پس از استقلال و بعد از آن "نقش و کارکرد دموکراسی در آن کشور قادر به اتخاذ بینش فرهنگی برای مشارکت عامه در ساختن جامعه گردیده است" (میر سیاسی، همان: ۴۰).

امروزه التفات همه جانبه برای اتخاذ بینش فرهنگی و دموکراتیک به عنوان پیش فرض تدوین پروژه های توسعه از مسایل مهمی اند که در راستای مشارکت مؤثر، احترام به تفاوت های اجتماعی، قومی، فرهنگی، دینی، و چگونگی برآوردن امیدها و آرزو های اجتماعی و فرهنگی مردم جدی گرفته شوند.

^۱. Andre Gunder Frank (1929-2005)

^۲. Amartya Kumar Sen (1933)

دموکراسی با هماد گرا!

دموکراسی "با هماد گرا" نقد دیدگاه های لیبرالی است، با این ادعا که الگو های لیبرالی بیش از حد، فرد را در کانون توجه قرار داده و بیش از حد بر اهمیت آزادی فردی تأکید کرده اند و به قدر کافی به این مسئله که انسان ها برای آنکه بتوانند استعداد های شان را شکوفا کنند نیازمند جایگاهی در "باهمادی" هستند که درست کار می کند اهمیت نداده اند" (همپتن، ۱۳۸۰: ۳۱۶).

با هماد گرایان بر این باور اند که ساختار سیاسی نقش مهمی در تعریف "حق" و "خیر" دارد، آنها تأکید می کنند که هر یک از ما، در مقام فرد، فقط با زیستن در بستر یک "باهمادی" می توانیم شیوه های زندگی و هویت خود را پیدا نماییم، از نظر آنها زندگی سیاسی باید از وابستگی به یک با هماد (نه فرد) آغاز شود زیرا باهماد است که طبیعت انسان را معین می کند و شکل می دهد.

یکی از باهماد گرایان السدیر مک اینتایر^۱ ارسطویی معروف است که "عامل اخلاقی خود مختار" لیبرال ها را که بریده از هر بستر اجتماعی عمل می کند به باد انتقاد می گیرد و مناسب ترین راه شگوفایی افراد را در بستر "ورزش ها" تلقی می نماید و مطرح می کند که:

منظور من از ورزش هر شکل پیچیده و منسجم از فعالیت همکارانه اجتماعی است که از طریق آن خیر های درونی مربوط به آن شکل از فعالیت در جریان سعی و تلاش برای رسیدن به معیار های فضیلت متناسب با آن شکل از فعالیت، و تا حدودی تعریف کننده آن، متحقق می شوند و نتیجه اش اینست که قدرت انسان برای کسب فضیلت و برداشت های انسانی از خیر و غایات مربوط، به شکل سیستماتیک بسط و گسترش می یابند (همان: ۳۱۷).

از نظر مک اینتایر نقش دولت کمک برای تکوین و محفوظ ماندن ورزشهایی است که بسط و پرورش فضیلت انسانی را تقویت می کنند، از نظر ایشان رهایی مردم از دولت در راستای خود مختاری در واقع منجر به از هم گسیختگی اجتماعی و انحطاط اخلاقی می شود که هم اکنون دامن دولت های لیبرالی مدرن را گرفته است و در اشکال مخوف شیوع بیش از حد جنایات، فروپاشی خانواده ها و استفاده از مواد مخدر در این جوامع (همان: ۳۱۸) خود را نمایان کرده اند.

مایکل سندل^۳ یکی دیگر از منتقدان آموزه های لیبرالی هوادار "با هماد گرایی" است که نگرانی خودش را در رابطه با برداشت "اتمستی" لیبرال ها از انسان ابراز کرده است، سندل مطرح می کند که نظریه های لیبرالی نمی توانند به خوبی ماهیت "جایگیرشدگی" ما را در زمان، مکان و فرهنگ معین درک کنند و بازتاب دهند.

با هماد گرایان در موارد متعدد با لیبرال ها دارای اختلاف نظر اند که اینک موارد مهم آنها را بر می شماریم:

۱. از نظر لیبرال ها مهمترین ارزش سیاسی همانا آزادی مرجح بر برابری است، در حالیکه باهمادگرایان ارزش دیگری خصوصاً "اخلاق مبتنی بر فضیلت" و ارزش های باهمادی را به همان پیمانانه واجد اهمیت تلقی می کنند.

^۱. *communitarianism* = با هماد گرایی *community* = باهماد (با هم بودن)

^۲. Alasdair MacIntyre, (1929)

^۳. Michel Sandel (1953)

۲. لیبرال‌ها اعتقاد بر این دارند که نقش دولت را باید چنین تعریف کرد که تقویت‌کننده ساخت و کارهای دموکراتیک و تحقق بخش تساهل، تسامح و آزادی وجدان برای همه باشد در صورتیکه با همادگرایان معتقد اند که نقش اول دولت تأمین و تضمین سلامت و رفاه زندگی باهمادی است که امکان شکوفایی همگان و دستیابی به خیرهای انسانی را فراهم آورد.

۳. لیبرال‌ها بر این نکته اتکاء می‌کنند که افراد به گونه خود مختارانه مُحَقِّق اند تا مستقل از سنت‌های فرهنگی و نقش‌های اجتماعی شان خیری را دنبال کنند در حالیکه باهمادگرایان اصرار می‌ورزند که دولت‌ها برای تضمین شکوفایی همه شهروندانش باید از قدرت فرمانروایی خویش بهره بگیرد تا به سلامت و سنت‌های فرهنگی و نقش‌هایی که از طریق آنها هر فردی باید زندگی خوب و خیر خودش را بیابد، تداوم بخشد.

۴. لیبرال‌ها اتکا به عقل را به مثابه یکی از ابزارهای مهم دولت‌مداری تلقی می‌کنند، در صورتیکه باهمادگرایان بر آن انتقاد می‌کنند و عقل منفصل از سنت‌های اجتماعی را عمل در خلاء می‌پندارند، باهمادگرایان تأکید می‌کنند که مطمئن‌ترین راه همانا گفتمان‌بار گرفته از فرهنگ باهماد است که برگزیده شود و سلامت و هماهنگی اجتماعی را تضمین نماید، از نظر آنها گفتمان متصل با ورزشهای اجتماعی به گونه جلدی که در شکل دادن فرهنگ باهماد کمک می‌رساند و زمینه نیل به دولت آرمانی را مساعد می‌نماید.

۵. لیبرال‌ها بر این باور اتکا می‌کنند که هر جامعه سیاسی بایستی برای افرادی که در آن زندگی می‌کنند موجه باشد تا مشروع به حساب آید، این تلقی را باهمادگرایان بی‌بنیاد می‌پندارند و دولت را پاسخگو برای فرد فرد شهروندان نه بلکه پاسخگو در برابر جامعه می‌دانند که شهروندان منفرد بخشی از آن هستند.

باهمادگرایان، بر لیبرال‌ها ایراد می‌گیرند که موهومات اخلاقی نا همخوان مانند "حقوق طبیعی" و "سودمندی" را باهم بهم بسته و در نابسامانی عمیق قرار گرفته اند، باهمادگرایان مانند مک ایتنایر تأکید می‌کنند که برای رهایی از ورطه شکست فردگرایی لیبرالی بهترین راه همانا بازگرداندن شماری از اندیشه‌هایی اند که اینک مغفول مانده و از دست رفته اند، مهمترین اندیشه در این میان "ورزش‌ها" هستند که به مثابه تلاش‌های همیارانه در پی دستیابی به "خیر خواهی در مسیر زندگی کامل انسانی" (براون، ۱۳۸۳: ۳۳۵) به منصفه اجراء گذاشته شوند و ملاک عمل قرار گیرند.

NEBRAS

ریشه‌های دموکراسی‌های جدید در تجربه‌های زندگی مدرن قرار دارند و به عنوان پدیده‌های تاریخی - اجتماعی با ابزار "عقلانیت" در قالب دولت - ملت تحقق پیدا کرده اند که ویژگی‌های مهم آنانرا "بلوغ افراد انسانی برای هدایت از غیر" (کانت، ۱۳۸۱: ۵۰) و بر عهده گرفتن مسئولیت تاریخی آنها بردوش خودشان (ستویزی، ۱۳۸۰: ۲۲) تشکیل می‌دهند.

آموزه فلسفی "بلوغ خرد انسانی" که پایه اساسی "حقی حاکمیت مردم" را تشکیل می‌دهد از همان آغاز آدمی را در موقعیت جدیدتر و از بنیاد متفاوت تر از دوران‌های سنتی قرار داده است، علاوه بر این که منشأ گرایش‌های قیاس‌ناپذیر و

۱. کانت مدرنیته را خروج آدمی از نا بالغی و رهایی از هدایت غیر تعریف کرده است.

ناهمگون گردیده تمایلات و تو جیها متنوع را دامن زده، موجه های مناقشات گسترده را نیز به مصداق "هر کسی از ظن خود شد یار من" فراهم کرده است.

از میان نگرش های گوناگون می توان سه نظرگاه را مهم تلقی کرد که یکی، بر تأمین حقوق فردی و احترام به مالکیت مطلق خصوصی پا می فشارد و برای استواری حجت هایش آراء و نظریات کانت، جان لاک و منتسکیو را مبنی بر ترجیح "آزادی" بر "عدالت" پشتوانه قرار می دهد، دیگری رجحان "عدالت" بر "آزادی" را از مسلمات اجتماعی و فکری می پندارد و اندیشه فرد محور لیبرال را مورد جرح و نقد قرار می دهد و با الهام از تأملات متفکرانی مانند هگل، مارکس نیچه، روسو و تا حدودی منتسکیو آنرا ضد اجتماعی، نامتعالی و فاقد پیام رهایی از چنگال "از خود بیگانگی" می خواند و سومی از آشتی میان سنت های عدالت گرا و رویکرد های دموکراتیک سخن به میان می آورد، تعادل و هماهنگی میان "عدالت" و "آزادی" را ممکن می انگارد، چنانچه ریچارد رورتی فیلسوف نئوپراگماتیست امریکایی در یکی از آثارش "فلسفه و امید های اجتماعی" آشتی میان دو قرائت متفاوت از دموکراسی را ممکن و گامی در مسیر تکمیل پروژه دموکراتیک در جهان جدید تلقی می کند، رورتی تصریح کرده است که: "می بایست میان آرای کانت و مارکس و هابرماس و فوکو پیوند ایجاد کرد و زمینه های ادغام مفاهیم هگلی در پروژه دموکراتیک برای تکمیل آن را بوجود آورد" (Rorty, 1999: 198).

امروزه برخی از متفکران و جنبش های اجتماعی که به حفظ و گسترش نهادهای دموکراتیک جامعه اعتقاد دارند تلاش می کنند که ارزشهای متعالی انسانی را به پروژه دموکراسی سازی پیوند بزنند و بر پایداری آن از همین گذرگاه امیدوار باشند، قابل یاد آور است که در این جستار مفهوم امیدواری برای پایداری معنای تعمیم مدل واحد را افاده نمی کند بلکه اشاره به تنوع الگو های دموکراسی دارد که به تناسب پیچیدگی متن های "زیست - جهان" آنها بارور می شوند، زیرا باورهای مطلق گرایانه، تک خطی و مبتنی بر فرا روایت ها دیگر جای شان را به تحلیل های قیاس ناپذیر و رهیافت های چندخطی برای تحولات سپرده و امکان این را بوجود آورده اند که از تجربه های متکثر دموکراسی سخن به میان آورده شود به جهت اینکه، دموکراسی نه تنها پدیدار فرا تاریخی و فرا اجتماعی نیست بلکه در متن واقعیت های تاریخی و اجتماعی رویش پیدا می کند، گسترش می یابد و نهادینه می شود، در واقع دموکراسی اندیشیدن و عمل کردن از طریق نهاد ها برای به حد اقل رسانیدن خطا های اداره سیاسی جامعه برای به حد اکثر رسانیدن مشارکت عمومی و تقلیل بخشیدن به نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیمات سیاسی است که نه تنها مستلزم بینش فرهنگی همه سونگر که نیازمند زمینه های توسعه در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای شکل گیری سازوکار ها و نهاد های دموکراتیک رضایت بخش و اعتمادساز نیز می باشد که در این صورت از این تجربه به عنوان "ترکیبی از پیشرفت اقتصادی، آزادی گرای و عدالت اجتماعی" (گیدنز، ۱۳۷۹: ۷۰) نیز می توان سخن به میان آورد.

دموکراسی باوجود اینکه "واجد افق های اخلاقی / فلسفی [آزادی در تعیین سرنوشت خود و مشارکت در تعیین سرنوشت جامعه] می باشد دارای جنبه های جامعه شناسانه [ایجاد تداوم نهاد های دموکراتیک]" (رورتی، ۱۳۸۳: ۲۱۰) نیز هست، این معنا رابطه نزدیکی با مقوله "حوزه عمومی" را می رساند که جدی گرفته شود و مهم تلقی گردد، حوزه عمومی در واقع "میدان نهادی تعاملات گفتمانی" (دانار، ۱۳۷۹: ۲۲۶) است که در آن افراد بتوانند بصورت آزادانه و برابر و فارغ از تفاوت

¹. alienation

². Richard Rorty (1931—2007)

³. Public sphere

های طبقاتی، نژادی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و غیره در مسایل مهم سیاسی جامعه علاوه بر اینکه مساهمت و گفتگو داشته باشند، نظرات و خواسته هایشان را نیز برای اصلاح و تحول به کار اندازند.

نهادی شدن "حوزه عمومی" در واقع یکی از شرط های مهم دموکراسی است که برمرز پندارهای ساده گرایانه تفکیک قوا بر اساس قانون اساسی، برگزاری انتخابات و غیره توقف نکرده بلکه بر قدرت تعیین کننده جامعه مدنی صحنه می گذارد که در آن صورت دولت ها نیز با محتوای خدمتگزاری و پاسخگویی پا به عرصه عمل خواهند گذاشت و صورت فرمانروایی شان را با منطق مشروعیت هماهنگ خواهند کرد.

شایان یادآور است که تصور واقعیت "حوزه عمومی" و برپایی نهاد های جامعه مدنی بدون به رسمیت شناخته شدن استقلال "حوزه خصوصی" در جامعه دشوار خواهد بود، نکته ای کانونی درین جستار اینست که در قلمرو "حوزه عمومی" افراد به "مکالمه" و "مفاهمه" با یکدیگر در مسیر وفاق گام برمی دارند در صورتیکه در فضای "حوزه خصوصی" رسیدن به وفاق جمعی امر ممکن و ضروری به نظر نمی رسد، احترام به "حوزه خصوصی" این معنا را می رساند که با توجه به وجود تفاوت های گوناگون، اعضای جامعه حق این را دارند که از آزادی های فکری، فرهنگی، زیبایی شناختی، شغل و کار، مسکن و انتخاب های عقلانی دیگر برخوردار باشند.

با جدی انگاشتن تفکیک "حوزه عمومی" از "حوزه خصوصی" شهروندان سزاوارند تا واجد حقوق ذیل باشند مانند:

الف: حقوق مدنی که شامل آزادی افراد برای زندگی در هر جایی که انتخاب کنند، آزادی بیان و مذهب، حق مالکیت و حق دادرسی یکسان در برابر قانون می باشد.

ب: حقوق سیاسی که در برگیرنده ای شرکت درانتخابات (انتخاب شدن و انتخاب کردن) فارغ از هرگونه بهانه های تبعیض آمیزاست.

ج: حقوق اجتماعی که بر حقوق صلح، توسعه و رفاه اجتماعی صحنه می گذارد و دولت های بر خاسته از اراده آزاد مردم را برای تأمین آنها مسئول تلقی می کند.

برای رسیدن به شرایط هر چه بهتر تأمین حقوق ذکر شده این امر اجتناب ناپذیر می شود که دوگانگی میان زندگی اجتماعی و عمومی و زندگی شخصی و خصوصی بنیادی تلقی شود، تا اقتدار گرایی سیاسی و آشکال دیگر آن زمینه های عینی سیطره را به دست نیاورد، لازمه دموکراسی اینست تا جامعه و نهاد هایش از یکطرف انسان ها را شهروندان اجتماعی به بار آورند و از جانب دیگر شهروندان نیز می باید انتظار کنش های عقلانی در جامعه را برآورده نمایند، این میسر نمی شود مگر آنکه با توجه به امر مشارکت در تعاملات "حوزه عمومی"، احترام گذاشتن به انتخاب های اخلاقی، احساسی و ذوقی در چارچوب "آزادی وجدان" و "پلورالیزم اجتماعی" نیز جدی انگاشته شوند، تجربه نشان داده است که هژمونی یک حوزه بر حوزه دیگر علاوه بر تبعات منفی، اوضاع مخاطره آمیزی را نیز از پی می آورد، بهتر آنست تا تمایز میان آندو حوزه علاوه بر اینکه حفظ شوند ساختاربندی های شان نیز از پایه های فرهنگی، حقوقی و قانونی مناسب و متین برخوردار گردند تا علاوه بر توجیه مزیت وفاق همگانی، مصئونیت آزادی وجدان نیز از ضمانت های معنوی و اجرائی برخوردار باشد، رعایت "آزادی وجدان" در واقع جانمایه دموکراسی به شمار می رود به جهت اینکه عقاید و باورها، احساسات و عواطف، سلیقه ها، زیبایی شناختی ها و مشرب های فلسفی متکثر اعضای جامعه هیچگاهی در نتیجه اجماع جمعی، عقلانی و مداخله قدرت های دولتی و غیر دولتی قابل تصویر و تعریف واحد نیستند بنابر این اینگونه مسایل افزون بر اینکه به "حوزه خصوصی"

¹. *Privet sphere*

مربوط می شود، ابواب برتری جویی ها، مطلق گرایی ها، انحصار طلبی ها، خشونت و سرکوب های سیاسی - ایده لوژیک را نیز مسدود می نماید.

محترم پنداشتن "حوزه خصوصی" در واقع بر مقوله کانتی "بهره مندی عموم از خرد" صحه می گذارد که شهروندان از طریق فرهیخته شدن در فضای ارتباطی متقابل بیاموزند که چگونه برای خود شان فکر کنند.

افسون زدایی از ولایت قدرت دولت و پرده برداری از سیمای اسرار آمیز قیومیت های گوناگون فکری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی نیز از علامت های مهم این بهره مندی از "خرد" است که علاوه بر افاده "آزادی وجدان" حامل پیام "برابری" میان آحاد اعضای جامعه نیز هست.

امروزه آگاهان امور با وجود اینکه بر ضرورت "حوزه خصوصی" به مثابه حریم آزادی وجدان و "حوزه عمومی" به عنوان قلمرو تأمین گفتگو و مشارکت شهروندان تأکید می کنند، تعبیر از برگزاری انتخابات و میدان آزاد برای رقابت های حزبی و گروهی در جهت محتوا بخشی دموکراسی را نه تنها کافی نمی پندارند که احتمال سوء استفاده های حلقهات پشت پرده از این روند ها را نیز دور از امکان تلقی نمی کنند، دموکراسی شناسان برای حفظ سلامت و ادامه جریان مشارکت شهروندان، لزوم "فضای نقد" جهت به پرسش گرفتن نابسامانی های اجتماعی و سیاسی که به قول لیپست به عنوان "مرکز حیاتی" در جامعه نقش ایفاء کند را اجتناب ناپذیر می انگارند، یورگن هابرماس نیز با تعبیر "فضای عمومی" بر آن تأکید می کند و از آن به عنوان "حوزه عقلانیت ارتباطی و تفاهمی" (هولاب، ۱۳۷۵: ۶) یاد آوری می نماید، بنابر این برای حیات و دوام دموکراسی و جلوگیری از "سوار شدن بر دوش مردم" (میخلز، ۱۳۸۶: ۳۲) به موازات اهمیت مشارکت سیاسی و رقابت های حزبی، برپایی "فضای نقد" و "تعامل اجتماعی در درون" (پیوزی، ۱۳۷۹: ۱۶۴) نیز از ضرورت های اساسی به شمار می رود، به جهت اینکه امکان تبانی میان جریان های فرصت طلب و مخالفان دموکراسی را تقلیل می دهد، دموکراسی به مفهوم "حاکمیت مردمی" را انرژی می بخشد و هژمونی گرانی های گوناگون را در برابر لبه تیز خود قرار می دهد.

تأکید می شود که تداخل یک حوزه بر حوزه دیگر با وجود اینکه تحریف مناسبات را تشدید می بخشد، موانع جدی در برابر تکامل اجتماعی را نیز بوجود می آورد، تکامل اجتماعی در صورتی زمینه های عینی خود را پیدا خواهد کرد که حوزه های متمایز و دارای منطبق ها و بازی های زبانی مخصوص به خود شان قابل تقلیل و تحویل به یکدیگر نباشند، در این صورت است که "رواداری"^۱ و "مشارکت"^۲ برتری هایشان را نسبت به نگرشهای جازمانه ای انحصاری به نمایش می گذارند، ساختار های متنوع جامعه را غنا بخشیده و مزج در منش های فردی و جمعی اعضای جامعه برای پاسخ گفتن به امور انسانی و دموکراتیک آنها می شوند.

فراموش نباید کرد که مرز بندی میان "حوزه عمومی" و "حوزه خصوصی" مطلق و ثابت نیست بلکه به تناسب ترکیب عوامل گوناگون، واجد وضعیت نسبی و تعریف منعطف می باشد اما مهمترین مشخصه آنها اینست که "حوزه عمومی" بصورت کل سپهر سیاسی جامعه را پوشش می دهد و "حوزه خصوصی" فضا های ذوقی، احساسی، عاطفی و ایمانی را شامل می شود، در این میان رابطه دولت با آن دو حوزه از اهمیت بسزایی برخوردار است که بایستی با روح مصلحت هماهنگ باشد و سلامت حیات فردی و اجتماعی را ضمانت کرده بتواند، قابل یادآوری است که افراط و تفریط در تفسیر آموزه تفکیک حوزه عمومی از خصوصی زمینه این را نیز فراهم کرده است که عده ای فعالیت های اقتصادی به هر شیوه و

¹. vital center

². tolerance

³. participation

هر پیمانانه را در حیطة "حوزه خصوصی" توجیه نمایند و جامعه مبتنی بر "بازار آزاد" در کنار "دولت کمینه" را مورد تأکید قرار دهند، نئولیبرال های راست کیش مانند فردریش فون هایک، رابرت نوزویک و موری راتبارد بر جسته ترین سخنگویان این طرز نگاه هستند که اولی بر نظم خود جوش بازار، دومی بر دولت حد اقل و سومى به نفع هرگونه دخالت در حوزه مبادله آزاد نظام اقتصادی بازار تأکید می کنند و هرنوع تمایل برای تعاون و عدالت اجتماعی را مورد تخطئه قرار می دهند، اما در برابر آنها دموکرات های چپ نیز قرار دارند که با وجود اعتقاد بر تمایز حوزه خصوصی از عمومی، اصلاح نهادی، رفع مشکل بحران مشروعیت دموکراسی های مدرن و هواداری از مداخله معقول دولت در بازار را ضروری می پندارند و حُسن نظر در رابطه با "عدالت اجتماعی" و "توزیع عادلانه ثروت" را مهم تلقی می کنند، در این طیف می توان از یورگن ها برماس، جان راولز و رونالد درو کین نام برد.

توجه داشته باشیم که امروزه "دموکراسی واقعی" نسبت به هر زمان دیگر مورد سوء استفاده و چالش قرار گرفته است، "جدی ترین خطری که روند دموکراسی را با تهدید مواجه نموده بازاری کردن آنست" (مکفرسون، همان: ۹۹) که اندیشه عدالت اجتماعی را "راهی بسوی بردگی" می داند و هیچگونه برنامه ریزی برای سلامت نظام اقتصادی را بر نمی تابد، جان دیوی با وجود اینکه فرق جامعه برنامه ریزی شده و جامعه همیشه در حال برنامه ریزی و سنخیت آن با دموکراسی را برجسته کرده بود اما هیچگاهی مورد التفات محافظه کاران جدید قرار نگرفته است، نئولیبرال ها تلاش می کنند تا فضای بازار را بر حیطة های هرچه بیشتر زندگی اجتماعی تسری دهند، دولت ها را فرمانبردار آن گردانند و اسم بی مسمی دموکراسی را بر آنها بگذارند، این روند استفاده از نام دموکراسی نه تنها شکاف های عظیم طبقاتی و نابرابری های وحشتناک را بوجود آورده است که منجر به سوء مدیریت و تخریب پایه های اخلاقی حیات انسان در سطح جهانی نیز گردیده و خط تمایز ویژه ای را میان برابری سیاسی و برابری اجتماعی و اقتصادی کشیده است.

دموکراسی به همان پیمانانه که همنشین با آزادی است عدالت را نیز گرامی می دارد، برادری انسانی را ارج می گذارد و همگرایی میان آنها را اجتناب ناپذیر می انگارد، طرد یکی به نفع دیگری عملیه دموکراسی را مخدوش می کند و حکمت خیر آفرینی و "اعتماد مدنی" (آبلاستر، همان: ۱۲۳) آنرا دچار نقص می نماید، به همین جهت است که پایه های دموکراسی را عقلانیت توأم با عدالت در جهت "رضایت و قضاوت شهروندان برای ایفای نقش چشمگیر شان در اداره فعالیت های عمومی" (چامسکی، ۱۳۷۲: ۱۱) تشکیل می دهند و به مثابه استوانه های مهم ساختار سیاسی "اخلاقاً مشروع" (همپتن، همان: ۱۳۳) به شمار می روند.

نتیجه:

دموکراسی با وجود اینکه تجربه پروردن آزادی، برابری و برادری توأم با خردمندی و رواداری انسان ها در متن زیست - جهان آنها برای برآوردن امید های اجتماعی شان می باشد که از رهگذر ترجمه و تقلید حاصل و شکوفا نمی شود، دستیابی به این "فضیلت مدنی" (هانتینگتون، همان: ۱۲) در شرایط حاضر نسبت به هر زمان دیگر با پیچیدگی ها و صعوبت های متنوع روبرو شده است زیرا "بستگی اش با مفهوم دولت ملی دچار بحران" (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۱۲) گردیده و منظومه پسااملی از طریق "مجموعه از پدیده های اقتصادی بنیان سرزمینی مدرنیته سیاسی را زیر سؤال برده" (ماری گنو، ۱۳۸۱: ۲۵) و در قالب روند جهانی شدن جایگاه جدید اثر گذار در تحولات گوناگون را از آن خود نموده است و با توجه به همین شرایط است که

۱. راهی به سوی بردگی (The Road to Serfdom-1994) نام کتاب مهم فردریش فون هایک است.

2. civic trust

تفکر دوباره و قرائت نو در باره جامعه باز و دموکراتیک را اجتناب ناپذیر نموده و دامنه دغدغه فیلسوفان و اندیشه ورزان برای ارائه ای یک "نظریه غیر جزم اندیشانه و جدید" (هلد، همان: ۳۹۶) را وسعت بیشتری بخشیده است.

منابع:

- آدمیت فریدون (۱۳۸۶). تاریخ فکراز سومر تا یونان و روم، تهران: روشنگران.
- رجائی فرهنگ (۱۳۷۵). تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: نشر قومس.
- رحیمی مصطفی (۱۳۷۳). تراژدی قدرت در شاهنامه، تهران: چاپ نیلوفر.
- پیوزی مایکل (۱۳۷۹). یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هر مس.
- هرودت (۱۳۵۸). تواریخ، ترجمه و حواشی، ع. وحید مازندرانی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- هلد دیوید (۱۳۷۸). مدل های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران.
- ورتن ریچارد (۱۳۸۳). اولویت دموکراسی بر فلسفه، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- پوپر کارل (۱۳۷۷). جامعه باز و دشمنانش، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- لیسیت سیمور مارتین (۱۳۸۳). دایره المعارف دموکراسی (دوره سه جلدی)، ترجمه کامران فانی و دیگران، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- آبلاستر آنتونی (۱۳۷۹). دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آشیان.
- ارسطو سیاست (۱۳۵۸). ترجمه حمیدعنایت، چ سوم تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- توکودیدس (۱۳۷۷). تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- دوبنوا آلن (۱۳۸۷). تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه.
- مکفرسون سی. بی (۱۳۷۹). جهان واقعی دموکراسی، ترجمه علی معنوی تهرانی، تهران: نشر آکه.
- هانتینگتون سموئیل (۱۳۷۳). موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهباس، تهران: انتشارات روزنه.
- بشیریه حسین (۱۳۷۹). لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی.
- شومپتر ژوزف. ا. (۱۳۵۴). سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی، ترجمه حسن منصور، تهران: انتشارات دانشگاه.
- میرسپاسی علی (۱۳۸۱). دموکراسی یا حقیقت، تهران: نشر طرح نو.
- فرانک اندره گوندر (۱۳۷۱). مصاحبه با نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- سن آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات استان.
- همپتن جین (۱۳۸۰). فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو.
- براون استوارت و دیگران (۱۳۸۳). صد فیلسوف قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر ققنوس.
- ایمانویل کانت (۱۳۸۱). پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟ (بر گرفته از مدرنیسم تا پست مدرنیسم) ترجمه سیروس شمیسا.
- سنویزی پل و دیگران (۱۳۸۰). جهانی گرایی با کدام هدف؟، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر آگه.
- گیدنز انتونی (۱۳۷۹). جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- دانار ویلار (۱۳۷۹). پسا مدرنیسم و حوزه عمومی (بر گرفته از مجموعه هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی) ترجمه منصور انصاری، تهران: نشر مرکز.
- هولاب رابرت (۱۳۷۵). یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- چامسکی نوام (۱۳۷۲). دموکراسی بازدارنده، ترجمه رضا تاجیک، تهران: انتشارات کیهان.

کاستلز مانویل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات (جلد سوم)، ترجمه علیقلیان / افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
ماری گنو ژان (۱۳۸۱). پایان دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر آگه.
میخلز ربرت (۱۳۶۸). جامعه شناسی احزاب سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس.

Noah Kramer (1956). *From the tablets of summer*, Indian hills, Colorado: The falcon's wing press.

Thorkild Jacobsen (1971). "Mesopotamia: The cosmos as state" in *before philosophy*; The intellect adventure of Ancient Man, By Henri Frankfort 'MrsH.A. Frankfort 'John A. Wilson and Thorkild Jacobsen Baltimore: Penguin Books.

Alexander Heidel (1971). *The Gilgamesh Epic and old Testament Parallels*, London: The university of Chicago press.

Richard Rorty (1999). *Philosophy and Social Hopes*, New York, New York: Penguin.

Dewey John (1967). *Democracy and Education*, New York: The Free Pres.

